

سربداران حسینیه ارشاد

روایت‌هایی از حسینیه ارشاد
تئاتری که در دسرساز شد
و موافقان و مخالفان سیاسی شدن



آیت‌الله مطهری در حال سخنرانی در حسینیه ارشاد

از حلقه سمرقند تئاتر در حسینیه

روایت‌هایی از اجرای تئاتر در حسینیه ارشاد

عبدالله اسفندیاری



اندیشه یویا: در سال ۱۳۴۶ پس از چهار سال فعالیت موقت، بنیانش در ساختمانی تازه‌ساز و مدرن گذاشته شد و در سال ۱۳۵۱ به دستور ساواک تعطیل شد؛

تعطیلی‌ای که تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ادامه یافت. ناصر میناجی از اصلی‌ترین پایه‌گذارانش بود، در کنار آیت‌الله مطهری که اولین و اصلی‌ترین مشاور مذهبی این نهاد بود. اما در سال‌های بعد این دکتر علی شریعتی بود که با سخنرانی‌های پرشور به اصلی‌ترین چهره این حسینیه تبدیل شد. حسینیه ارشاد خیلی زود به واسطه سخنرانی روشنفکران مذهبی و خصوصاً سخنرانی‌های شریعتی مورد اقبال نخبگان و دانشجویان قرار گرفت و به یکی از جدی‌ترین نهادهای تحول‌خواه در ابتدای دهه پنجاه تبدیل شد؛ واقعیتی که نه تنها حساسیت برخی نیروهای مذهبی سنتی را برانگیخت که به عنوان یک کانون مقاومت، حساسیت نیروهای امنیتی را نیز متوجه خود کرد. در صفحات پیش رو غلامرضا امامی همکاری‌اش با آیت‌الله مطهری در آغاز کار حسینیه و روایت کرده است. عبدالله اسفندیاری و مصطفی هاشمی طباطبائی از تباط‌گروه سمرقند با حسینیه ارشاد گفته‌اند و از حاشیه‌های اجرای تئاتر آموختند و سربداران؛ تئاترهای مذهبی مدرنی که — شاید برای اولین بار در تاریخ تشیع — آن‌ها با نظارت دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد اجرا کردند.

به حسینیه ارشاد تعلق خاطر پیدا کردم. کلاس‌های دکتر شریعتی هر جمعه بعد از ظهر در سالن اصلی حسینیه برگزار می‌شد که حدود دو هزار نفر در آن شرکت می‌کردند. من هم در این کلاس‌ها شرکت می‌کردم و شیفته او شده بودم. بعد از ظهرهای جمعه، مقابل حسینیه ارشاد پر از اتوبوس‌هایی می‌شد که می‌خواستند بعد از سخنرانی دکتر، شرکت‌کنندگان را منتقل کنند. به جز کلاس‌های هفتگی دکتر شریعتی، کلاس‌های فوق برنامه و کمکی دیگری هم در زیرزمین حسینیه ارشاد تشکیل می‌شد. غلامعباس توسلی جامعه‌شناسی درس می‌داد. عبدالکریم سروش که او را به نام حاج فرج می‌شناختم کلاس دیگری داشت. داوطلبان نام‌نویسی می‌کردند و کارت عضویت می‌گرفتند. کلاس‌های اسلام‌شناسی و تاریخ ادیان دکتر که در حسینیه ارشاد شروع شد، با دوستان همکلاس ام

جلوی حسینیه تابلویی با لامپ‌های مهتابی نصب و روی آن نام سخنرانان هر شب و موضوع سخنرانی‌ها نوشته شده بود. کار نو و تازه‌ای بود و جلب توجه می‌کرد. یک روز نام مرتضی مطهری بر تابلو نوشته شده بود و روز دیگر نام صدر بلاغی یا علی شریعتی و فخرالدین حجازی و حتا استاد محیط طباطبائی. هر روز که برای رفتن به مدرسه علوی در دروازه ششمیران از خانه‌مان در امامزاده قاسم تخریش بیرون می‌زدم، از خیابان شریعتی و از مقابل حسینیه ارشاد رد می‌شدم. همان زمان‌ها بود که حسینیه ارشاد کتابی دو جلدی با نام محمد خاتم پیامبران زیر نظر مرحوم مطهری منتشر کرد. شروع کردم به حضور در سخنرانی‌های حسینیه ارشاد. سخنرانی استاد محیط طباطبائی و حتا سخنرانی آقای فلسفی درباره اسلام و داروینیس از سخنرانی‌های عادی مذهبی متفاوت بود.

در مدرسه علوی در آن شرکت می کردیم. در همین رفت و آمدها که با برخی فارغ التحصیلان مدرسه علوی از جمله شهید حسن آلاپوش و مهندس هندی، محمدعلی نجفی، میر حسین موسوی و عبدالعلی بازرگان آشنا و رفیق شدم. آن ها یک دفتر معماری در خیابان بهار به نام دفتر سمرقند داشتند و در همان دفتر بود که درباره دایر کردن فعالیت های فوق برنامه در حسینیه ارشاد بحث شد. شهید حسن آلاپوش از همه پیگیرتر بود.

ما را که کم تر از ده دانش آموز دبیرستانی بودیم، دوستان سمرقند به درون خود پذیرفتند. جذب سمرقند شدیم به تصمیم شهید آلاپوش برای ما کلاس گذاشتند تا با اصول اولیه کار آشنا شویم. به موازات این کلاس کارهای نمایشی حسینیه ارشاد شروع شد و غیر از تئاتر ابوذری که در سالن اصلی حسینیه اجرا شد، دو تئاتر دیگر در زیرزمین حسینیه اجرا کردیم. برای تئاتر ها بلیتی فروخته نشد. شاید اگر کارمان ادامه پیدا می کرد و حسینیه ارشاد بسته نمی شد به بلیت فروشی می رسیدیم. اولین نمایش، ابوذری بود؛ یک تک خوانی و مونولوگ بلند که توسط ابوذری اجرا می شد و در صحنه هایی چند سیاه پوش وارد می شدند. سیاه پوش ها که مظهر زور و زر و تزویر بودند ابوذری را محاصره می کردند. ایرج صریری نقش ابوذری را بازی می کرد و من هم جزو سیاه پوشان بودم. موسیقی متن تئاتر ابوذری را هم حسین صبحدل که مداح حسینیه بود و فردی باسواد و روشنفکر، ساخت. بعد از ابوذری نوبت به نمایش سرداران به نویسندگی فخرالدین انوار و محمدعلی نجفی رسید. کارگردانش نجفی بود و در زیرزمین حسینیه اجرا شد. قبل از حسینیه ارشاد، در مدرسه تئاتر کار کرده بودم؛ همچنان که بعد از آن هم روی صحنه رفتم. اما حس خوب و گرم نمایش سرداران در حسینیه ارشاد را دیگر هیچ وقت تجربه نکردم. در سرداران میر محمود موسوی که قد بلند و قیافه مسیح گونه با موهای بلند زیبایی داشت، نقش شیخ خلیفه را بازی می کرد. حسین حاجی پور از دوستان همکلاسی ما هم نقش شیخ حسن جوری را بازی می کرد. من جزو شاگردان شیخ حسن بودم. سید مصطفی هاشمی طباطبائی و مرحوم مهرزاد مینویی هم از بازیگران بودند.

طراحی صحنه نمادین بود؛ دو حصیر بود و چهار فانوس، به نشانه مسجد. سن سه بعدی بود و برای آن زمان مدرن. روبه روی سن خانم ها می نشستند و راست و چپ آقایان. وسط هم راهرویی بود برای بازیگران که وارد صحنه می شدند. در یکی از صحنه ها شیخ حسن جوری به ما که مردانش بودیم می گفت: لعن الله امت قتلک، و لعن الله امت ظلمتک. تماشاچی ها هم همه با هم گفتند: لعن الله امت سمعت بذلک و...؛ یعنی لعنت بر کسانی که شنیدند و ساکت نشستند. این حرکت تماشاچی ها در فضای ملتهد آن زمان اتفاق عجیبی بود. نمایش هیئت متوسلین به سایر شهدها که روایتگر جنگ میان تشیع علوی و تشیع صفوی بود، سومین نمایشی بود که در زیرزمین حسینیه اجرا کردیم. نویسندگی اش محصول یک کار جمعی بود و کارگردانی اش با محمدعلی نجفی. بروشور نمایش را هم میر حسین موسوی نوشته بود. پیش ترش، بروشورهای ابوذری و سرداران را دکتر شریعتی نوشته بود. دکتر در بروشور سرداران اشاره کرده بود که تشیع بانه گفتن امام علی (ع) آغاز شد. بروشور ابوذری هم یک صفحه سیاه بود با

=====

دکتر شریعتی در بروشور سرداران اشاره کرده بود که تشیع بانه گفتن امام علی (ع) آغاز شد. بروشور ابوذری هم یک صفحه سیاه بود با یک نقطه قرمز در وسط سیاهی و نوشته ای از دکتر شریعتی در صفحه بعد. یکی از همین شب ها جعفر والی که برای تماشاچی سرداران به حسینیه آمده بود، در اتاق پشت صحنه به علی نصیریان که او هم آمده بود نمایش را ببیند، گفت که «دکتر شریعتی ایده های خوبی دارد و تئاترهای خوبی این جا اجرا می شود».

یک نقطه قرمز در وسط سیاهی و نوشته ای از دکتر شریعتی در صفحه بعد.

برای اجرای هر تئاتر حداقل یک ماه تمرین می کردیم. دکتر شریعتی قبل از اجرا تئاتر ها را می دید و هیئت امنای حسینیه مثل مرحوم مانیان و میناجی و دیگران هم می دیدند و اگر نکته ای بود می گفتند تا اصلاح کنیم. گاهی تا نیمه شب در حسینیه می ماندیم تا دکور نمایش را آماده کنیم. تئاتر مذهبی تا قبل از آن فقط تعزیه بود؛ و تئاتر مذهبی به معنای مدرن آن برای اولین بار در تاریخ شیعه بود که در حسینیه ارشاد اجرا می شد. یکی از همین شب ها جعفر والی که برای تماشاچی سرداران به حسینیه آمده بود، در اتاق پشت صحنه به علی نصیریان — که او هم آمده بود نمایش را ببیند — گفت که «دکتر شریعتی ایده های خوبی دارد و تئاترهای خوبی این جا اجرا می شود». برای آن ها جالب بود که در حسینیه ارشاد و با حضور این تعداد تماشاچی گرم و پرهیجان تئاتر مذهبی اجرا می شود. اما بعد از اجرای تئاتر سرداران حسینیه ارشاد را تعطیل کردند. اگر حسینیه ارشاد بسته نمی شد نصیریان و والی هم قرار بود با ما همکاری کنند.

آقای میناجی که پس از تعطیلی حسینیه برای پیگیری به ساواک رفته بود می گفت «مستول مربوطه بروشور سرداران را دستش گرفته بود و تکان می داد و می گفت از این سرداران شما دارد خون می چکد». پیش بینی نمی کردیم که سرداران باعث بسته شدن حسینیه شود. حسینیه ارشاد تعطیل اما تکثیر شد. دفتر سمرقند که مدیریت پشت صحنه کارهای فرهنگی حسینیه ارشاد را عهده دار بود، بعد از بسته شدن حسینیه نیز همین مسیر را ادامه داد. از جمله در مسجد جوزستان نیاوران که زیر نظر آقای موسوی خونینی ها بود و نمایش نامه حجر بن عدی در آن جا اجرا شد؛ و یا در یک هیئت مذهبی که زیر نظر شهید عباسعلی ناطق نوری (برادر بزرگ تر آقای ناطق نوری) اداره می شد و نمایش لحظه های ابوذری را آن جا اجرا کردیم؛ نمایشی که این بار من نویسنده اش بودم؛ و با نمایش تثلیث شوم که الهام گرفته از بحث زر و زور و تزویر دکتر شریعتی بود و گروه سمرقند در مسجد باغ فیض اجراش کرد.

بعد از بسته شدن حسینیه ارشاد کار ما از نمایش به فیلم هم کشید. شروع کردیم به ساختن فیلمی شانزده میلی متری بر اساس مفهوم تشیع علوی و صفوی. تهیه کننده اش فخرالدین انوار بود، کارگردانش نجفی و بازیگرانش هم من و حاجی پور و بچه های تئاتر حسینیه. فیلم را برای مونتاژ به استودیوی در پیچ شمیران بردیم. (در آن جا بهرام بیضایی را دیدم که مشغول مونتاژ فیلم غریبانه بود). یک شب فیلم ها را در ماشین محمد دوابی گذاشتیم تا آخر شب برویم به استودیوی مونتاژ، اما پیش از آن به سنگلج رفتیم برای دیدن تئاتری به نام مرد همسایه و سگی در خرمن جات. از تئاتر که برگشتیم متوجه دزدیده شدن کارتن های فیلم از داخل ماشین شدیم. نجفی حالش به هم خورد و حالتی خاص و عجیب به هاشمی طباطبائی داد و ما هم همه نگران بودیم که فیلم ها چه شده است و نکند به دست ساواک افتاده باشد. بعد از انقلاب بود که فهمیدیم هاشمی طباطبائی و انوار از ترس این که این فیلم کار دست همه بدهد و باعث بازداشت بچه ها شود این سناریو را پیاده کرده بودند. فیلم ها را از ماشین برداشته و به اصفهان برده بودند و در یک پیت گذاشته و دفن کرده بودند. بعد از انقلاب اسلامی که سراغ فیلم ها رفتند همه فاسد شده بود. انقلاب شده بود و تاریخ انقضای شان گذشته بود. □



علی شریعتی، محمدتقی شریعتی و آیت الله مطهری در حسینیه ارشاد